

خدا حافظ عمور حیم خسته نباشی کیومرث

حسام وطنانی

بود. اتوبوس شب در حال و فضایی به پایان می‌رسد که مدتی است در نوع نگارش نویسنده‌های ما گم یا کم‌رنگ شده است. یکی از ویژگی‌های کیومرث پوراحمد در زمینه کارگردانی بازی گرفتن خوب از بازیگران و حتی نابازیگرانی است که به تازگی جلوی دوربین قرار می‌گیرند مانند نوجوان فیلم اتوبوس شب.

بدون تردید یکی از شخصیت‌هایی که در این فیلم بازی یکدستی را ارائه داد زنده‌یاد خسرو شکیبایی بود که با این فیلم دومین همکاری خود را با کیومرث پوراحمد انجام داد. خواهران غریب اولین تجربه همکاری او با این کارگردان بود. او در اتوبوس شب نقش پیرمردی را ایفا می‌کند که بسیار تنها و کم حرف است و به تدریج با گذشت زمان از پوسته سخت خود خارج و مثل همیشه به نقطه اوج می‌رسد. محمدرضا فروتن نیز در نقش فاروق بازی متفاوتی را با گویش عربی ارائه داد.

در ساخت این فیلم جسارت زیادی به کار رفته است و موسیقی فیلم که تلفیقی از سبک کوچه بازاری تا آهنگ‌های عربی است چنان فضای فیلم را گرم کرده است که تماشاگری که در ابتدا این فیلم را می‌بیند فضای سیاه و سفید فیلم را هیچ وقت حس نمی‌کند و آن را مکمل داستان فیلم می‌بیند. این فیلم نشان داد که چه قدر جای چنین آثاری در سینمای ما خالی است.

به آنها ملحق می‌شود. نوجوان اتوبوس شب دوست دارد بزرگ شود. به بلوغ فکری برسد و این را چندین بار در فیلم می‌بینیم و حس می‌کنیم. طبیعتاً جنگ انسان‌ها را بزرگ می‌کند. نوجوان می‌گوید: «یه روز بچه بودم، شونزده سالم بود. فرداش بازم شونزده سالم بود اما دیگه بچه نبودم. جنگ شروع شده بود.»

اتوبوس شب فیلمی در حوزه دفاع مقدس است که به بحث کلی جنگ نمی‌پردازد بلکه به سراغ شخصیت‌های داستان رفته است. شخصیت‌هایی هم‌چون: عیسی شانزده ساله، عمو رحیم راننده اتوبوس که زنده‌یاد خسرو شکیبایی در آن ایفای نقش می‌کرد. عماد، فاروق اسیر دو رگه، سیمون فواد پزشک کرد، دو اسیر عراقی که فدایی حزب بعث هستند و سرانجام زن آبستن عماد که چشم انتظار بازگشت شوهرش بود.

اصلاً یادمان نبود. شخصیت اصلی فیلم که شاید محور داستان را تشکیل می‌دهد همان اتوبوس اوراقی است که همه چیز جنگ را با شکل ظاهری‌اش بیان می‌کند. نکته بارز این فیلم حضور سرباز عراقی در کنار سرباز ایرانی است که ما این بار شرح حال هر دوی آنها را می‌بینیم؛ شخصیت‌های کاملاً ساده و بی‌آلایش که نشانه‌های برادری در میان دو قوم را نشان می‌دهند. پایان این فیلم را نمی‌شود به راحتی حدس زد و امیدوار به پایان خوب

به بهانه از دست دادن استاد سینمای ایران خسرو شکیبایی به بررسی یکی از فیلم‌های معاصر در حوزه دفاع مقدس که جایزه‌هایی هم از جشنواره معتبر سینمای ایران دریافت کرده، می‌پردازیم.

فیلمی با سبکی جدید از کیومرث پوراحمد؛ اتوبوس شب. پوراحمد را همه‌مان می‌شناسیم. شاید مجموعه قصه‌های مجید را کمتر کسی ندیده باشد؛ مجموعه‌ای که در زمان خودش یکی از موفق‌ترین مجموعه‌های صدا و سیما بود. گل یخ و نوک برج نیز اگرچه از کارهای موفق اوست، اما اتوبوس شب نسبت به سایر فیلم‌های ایشان دارای نکات قوت پررنگ‌تری است.

بی‌تردید باید بگوییم اتوبوس شب فیلمی است که پوراحمد آن را دوست دارد و می‌شود آن را سینمای دلخواهش دانست؛ سینمایی که در سال‌های دور در یلدا تجربه کرده بود و این بار در فضای دفاع مقدس به اوج رسانید. اساس اتوبوس شب مانند خیلی از کارهای پوراحمد یک داستان کوتاه است؛ داستان‌هایی که در آن به جزئیات بسیار دقت می‌شود. به‌طور اتفاقی و باز مانند بسیاری از کارهای پوراحمد قهرمان داستان اتوبوس شب یک نوجوان است. داستان فیلم این‌گونه است که نوجوانی همراه با راننده قصد دارند تعدادی اسیر عراقی را با اتوبوس به پشت جبهه منتقل کنند که در راه رزمنده‌ای

این دایره زنگی

سجاد بنگدار

فقط کافیست از بالای یک ساختمان بلند به پشت‌بام‌های کوچک و خاکستری اطرافتان نگاه کنید. البته این نگاه فقط باید به پشت‌بام باشد و فقط هم در تهران یا شهرهای بزرگ - هرچند جدیداً توی روستاها هم می‌شود دید - و ببینید که چقدر دایره زنگی روی سقف خانه‌ها نشسته!

دایره زنگی یعنی ماهواره، یعنی چیزی که ما ایرانی‌های مسلمان بچه شیعه کمی تا قسمتی با آن مشکل داریم و این طور که پیداست این مشکل ادامه خواهد داشت!

دایره زنگی اولین فیلم پریسا بخت‌آور کارگردان مجموعه تلویزیونی موفق پشت‌کنکوری‌هاست که فیلم‌نامه‌اش را اصغر فرهادی همسر ایشان و کارگردان چهارشنبه‌سوری نوشته است. صحبت از ساختار تکنیکی فیلم و فیلم‌نامه و حواشی حذف از جشنواره فیلم فجر و... بماند برای فرصت مناسب خودش. فعلاً بروید تو نخ دایره‌ای که توی این فیلم خیلی دیده می‌شود و نقش اساسی را در قصه فیلم دارد.

این دایره مهم زنگی - که فقط مخصوص پشت‌بام‌های بالای شهر نیست و روی آونک‌ها و حلبی‌های سقف‌های کوچک مردم پایین شهر هم می‌شود آن را دید - در این فیلم ۱۱۰ دقیقه‌ای بانی قضایا می‌شود که لیاقت لحظاتی فکر و اندیشه را دارد!

یک باد تند همه دایره زنگی‌ها را به هم می‌ریزد و داستان شروع می‌شود و همه شخصیت‌ها - چه کسانی که این دایره را دارند و چه کسانی که از این دایره تفر دارند و داشتنش را گناه و معصیت می‌دانند - از پای تلویزیون به روی پشت‌بام هجوم می‌برند و برخورد‌ها و کنش‌ها و ماجراها شروع می‌شود. نکته دیدنی این فیلم برخورد آدم‌های داستان با این دایره است. هرکسی یک جور و با یک سلیقه به این دایره کوچک نگاه می‌کند و همه دور آن می‌چرخند و گاهی دعوا

می‌کنند، گاهی می‌خندند، گاهی درددل می‌کنند و گاهی دایره را از روی پشت‌بام به زمین می‌اندازند. فیلم اندکی طنز است از آن جهت که خیلی ساده و بی‌ریا رفتار ما را با این به اصطلاح دایره زنگی نشان می‌دهد. طنز است از آن جهت که می‌کوشد ما را سردرگم نگذارد، آخر نمی‌فهمیم این دایره خوب است یا نه؟! و چه کنیم با این گرد زنگی؟! و طنز نیست از آن جهت که خیلی از حقایق در پرده می‌ماند و اقبال‌ها و ادب‌ارها ریشه‌یابی نمی‌شوند.

در یکی از سکانس‌های پایانی وقتی یکی از خانواده‌های داستان به جای سکه طلایی که برای کادو خریده و گم کرده بودند ماهواره کادو می‌برند یکی از حرف‌های اساسی فیلم بین پدر و مادر و دختر کوچکشان ردو بدل می‌شود. دخترک به پدر و مادرش می‌گوید:

مامان چی می‌شه این برای خودمان باشه و برای کادو یک چیز دیگه بگیریم؟ و پدر و مادرش که برای او ثابت می‌کنند که چیز بدی است، سوال آخر دخترک که بی‌پاسخ می‌ماند:

اگه بده پس چرا کادو می‌دید؟

این فیلم ارزش دیدن داره اما حتماً همراه تفکری جدی حتی شاید بیش از آن چه که خود سازندگان اندیشیده‌اند.

